شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال شانزدهم
۲۷ بهمن ۱۴۰۳
۱۶ شعبان ۱۴۴۶
شماره ۴۴۳۱

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۵-۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۷۰ %	۹ ↑ -۲ ↓
صبح ۳	ظهر ۹
عصر ۴	شب ۲

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۴۵:۳۷	نیمه شب شرعی ۲۳:۰۳:۱۲
غروب آفتاب ۱۷:۱۲:۲۸	اذان صبح فردا ۰۴:۵۲:۵۳
اذان مغرب ۱۷:۳۱:۱۱	طلوع آفتاب فردا ۰۶:۱۷:۳۹

امام صادق(ع):
هرکه برای ستم ستمکاران عذر و بهانه بتراشد (آن را توجیه کند)، خداوندکسی را بر او مسلط گرداندکه ستمش کند و آنگاه اگر دعا کند، دعایش مستجاب نشود و خداوند برای ستمی که بر او می‌رود نیز اجر و پاداشی به او ندهد.

الکافی، ج۲ ص۳۳۴

کارتون شهر

نوسانات قیمت طلا و به‌ویژه سیر صعودی قیمت‌ها منجر به افزایش نگرانی‌های مردم شده است.

رضا جنگی

حکایت

سیرت نیکو در گذشتگان چیست؟

انوشیروان، یونان دستور را گفت: مرا از سیرت پیشینگان خبری ده.
گفت: به چند چیز خواهی که ایشان را بستایم؟
به سه چیز یا به دو چیز یا به یک چیز؟
انوشیروان گفت: به سه چیز.
یونان گفت: ایشان را به هیچ کار در ناراستی ندیدم و به هیچ کار در نادانی ندیدم و به هیچ کار در خشم ندیدم.
گفت: به دو چیزشان بستای.
گفت: همیشه اندرکار نیک شتاب‌زده بودندی و اندرکار بد پرهیزکار بودندی.
نوشیروان گفت: به یک چیز بستای.
یونان دستور گفت که پادشاهی ایشان و چیرگی ایشان بر تن خویش بیش از آن بود که بر مردمان.

رساله دلگشا، عبید زاکانی

اول شخص

سوزن‌دوز قریب سلطان خراسان

درباره محمود پسران‌قصابان، هنرمند خراسانی و استاد سوزن‌دوزی مینیاتور که ۲۷بهمن ۱۴۰۱ درگذشت

نویسنده آزاده چشمه‌سنگی

جوان بود و پرآرزو

ببین چطور یک همسایگی بی‌اراده با یک مرد سوزن‌دوز، سرنوشت محمود پسران‌قصابان را عوض کرد. شاید اگر مانده بود قوچان، از جایی به بعد، می‌شد یک آهنگر بی‌حوصله یا یک گله‌دار پرمشغله یا اصلا به ذات لطیف و هنرمندانه‌اش می‌شد یک نوازنده بخشی که دوتارش را دست می‌گرفت و همچنان‌که می‌خواند و می‌نواخت، کرورکرور هنرجوی مشتاق گرد هنرش حلقه می‌زدند. اما چرخ زمانه چرخید و چرخید و محمود هشت‌ساله به جبر روزگار همراه خانواده‌اش کوچ کرد توی شلوغی‌های تمام‌نشدنی تهران. تهران، قرابتی با روح شکننده و تن نحیف محمود خردسال نداشت. اما به صیقل اتفاقات ناگزیر، آرام‌آرام خود را سپرد به جریان حوادث. بی‌آنکه کودکی کند، بی‌آنکه نوجوانی پرماجرایی داشته باشد، ناگهان از نقطه همسایگی با مرد سوزن‌دوز، افتاد در دل بزرگ‌سالی؛ با دست‌های ترد و چشمان تیزبینی که به خیال خود تا ابد همین اندازه جوان و سرحال باقی می‌ماند. محمود قصابان، اصلا نفهمید چطور شد ته هرکوچه‌ای که قدم می‌گذاشت، می‌رسید به سرشاخه‌ای از هنرهای اصیل ایرانی. خدابیامرز محمد تجویدی اولین کسی بود که نقاشی و رنگ‌آمیزی را یاد محمود داد. روزهایی که محمود سردرس استاد تجویدی می‌نشست، از سر گذران تعطیلات تابستانی نبود. او توی آن سن‌وسال، داشت بنای هنری را در خود استوار می‌کرد که ریزه‌کاری‌های بسیار داشت. نخ و سوزن و پارچه کفایت نمی‌کرد. باید یاد می‌گرفت نقش اولیه طرح‌هایش را خودش با دست‌های خودش روی پارچه پیاده کند. تهران اگر برای محمود چیزی نداشت، همین معاشرت و تلمذ از محضر بهترین‌های هنر نقاشی برایش بس بود. از جایی به بعد، طرح گل‌های درشت و نقوش بی‌ظرافت، او را سیراب نمی‌کرد. او غرق در دنیای سوزن‌دوزی و ریزه‌کاری‌هایش شده بود. می‌خواست رد نخ روی پارچه، از ظریف‌ترین قلم نقاش‌های زبردست، باریک‌تر باشد. با خودش در رقابت بود. نقشی می‌انداخت روی پارچه و بعد مثل مینیاتوریست‌های حرفه‌ای، چندقدمی از اثر فاصله می‌گرفت و گاه خودش به شک می‌افتاد که این راستی‌راستی نقش نخ روی پارچه است یا رد قلم روی بوم نقاشی؟ این اندازه ظرافت را مدیون کسی نبود، جز استاد فراهانی که دوره‌های پیشرفته سوزن‌دوزی مینیاتوری را یاد محمود قصابان داد. استاد تمام‌عیاری که هنرش خاطرخواه زیادی داشت. مشتری‌ها از نقاط دور و نزدیک دنیا می‌آمدند ایران، تا از نزدیک هنرش را ببینند و دست‌به‌جیب، دلارها را تقدیم او کنند. محمود این‌ها را می‌دید و در خیال دوردست خود، به روزگار فراهانی‌شدن فکر می‌کرد. به روزی که نتیجه دوختن‌ها و شکافتن‌هایش را در محبوبیت و مقبولیت جهانی آثارش بیابد. جوان بود و پرآرزو. دستانش توان داشت و سرش، سرریز رؤیا بود.

معیشت زندگی و هزار مکافات

همیشه همه چیز آن‌طورکه می‌خواهی، پیش نمی‌رود. محمود قصابان از آب وگِلِ هنرش درآمده بود. زیروبم کار دستش بود. آن‌قدر کوک به تن پارچه‌ها بسته بود که دیگر خبری از شکافتن نبود. داشت به‌سرعت روی ریل خلق و شکوفایی قدم برمی‌داشت که دوباره مثل بچگی‌هاش، افتاد در دل یک سلسله اتفاقات ناخواسته که مسیر پرشتاب رشدش را به دست‌اندازهای بی‌رحمانه‌ای انداخت. از آن روزی‌که پدر و مادرش از دنیا رفتند و خواهرش ماند با شوهری‌که سر یک تصادف دل‌خراش، جفت پاهایش را از دست داد، آن ابر خیال‌انگیز بالای سرش مثل یک مه غلیظ، دود شد رفت هوا. زندگی و مخارج و مشکلات، مجالی به خیال‌پردازی‌های محمود قصابان نمی‌داد. او درست در زمانه‌ای، به حراج آثارش تسلیم شدکه ارزش حقیقی هر اثر می‌توانست زندگی‌اش را زیروروکند. اما وقتی برای آمدن آن خریدار دست‌به‌جیبِ دست‌ودل‌بازِ هنرشناس نبود. شکم گرسنه خواهرزاده‌های محمود نمی‌توانست بیش از این درانتظار آن مرد خوش‌پوش ثروتمند بماند که از راه برسد وکلاه از سر بردارد و چرخی بزند و دست بگذارد روی تابلویی و بگوید این را هشتادمیلیون می‌خرم! او ناچار بود آن تابلو هشتادمیلیونی را به ششصدهزارتومان بدهد برود تا فقط ماه را از سر بگذراند و معیشت زندگی‌اش به خطر نیفتد. ارقامی‌که برای تابلوهایش پیشنهاد می‌شد، نانجیبانه ناچیز بود. آن توریست‌هایی هم که در خیالاتش قرار بود روزی از مرزهای ایران بگذرند و برای تماشا و خرید آثارش به مشهد برسند، در بحبوحه جنگ توی خانه‌هایشان ماندند و محمود ماند با انبوه آثاری‌که داشت در بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن، چوب حراج می‌خورد. همه چیز تلخ و فرساینده پیش می‌رفت تا آن روزی‌که مجموعه آستان قدس رضوی برای اولین‌بار دست گذاشت روی یکی از تابلوهای محمود پسران‌قصابان و زندگی‌کمی، تنهاکمی، روی خوش خود را نشان سوزن‌دوز قریب خراسان داد.

دو نمونه از آثار سوزن‌دوزی مرحوم پسران قصابان

زخم حسرت‌های عمیق

زندگی محمود پسران‌قصابان شاید به قبل و بعد همکاری با آستان قدس رضوی تقسیم می‌شد. او حالا درکسوت یک هنرمند حرفه‌ای در مجموعه مرکز آفرینش‌های هنری آستان قدس، می‌توانست کمی آسوده‌خاطر، مشغول کار شود. نخ و پارچه از آستان می‌رسید وکار با محمود بود. حالا می‌شد بار دیگر خود را در قامت یک هنرمند اصیل ایرانی به یاد بیاورد و بی‌دغدغه فروش و سروکله‌زدن با خریدارها، بنشیند توی خانه و خودِ روزگار جوانی‌اش را به یاد بیاورد. اما لذت همکاری با یک ارگان فرهنگی‌مذهبی زمانی زیر زبانش به تلخی زدکه خبری از بیمه و مزایای اولیه نبود. فکر اجاره خانه و هزینه‌های درمان دخترش، بار دیگر آن ابر خیال را از بالای سرش کنار زد و با هرکوکی‌که به پارچه‌ها می‌زد، گرهی از گره‌های کور زندگی را با خود مرور می‌کرد. به خودش آمده بود و جوانی‌اش را درکشاکش مشغله‌های تمام‌نشدنی داده بود دست باد و حالا مانده بود با سقفی عاریه‌ای و دست‌هایی که قوت جوانی را نداشت و حتی تمجیدهای استاد فرشچیان از آثار «عصر عاشورا» و «ضامن آهو»ی او، دلش را نمی‌لرزاند. گفته بودند جناب فرشچیان با رؤیت آثار او، کلاه از سر برداشته و گفته: «من با رنگ نمی‌توانم اثر را این‌گونه با ظرافت در بیاورم، اما ببینید این آقای قصابان با نخ چه کرده است. ایشان از من هنرمندتر است. من به‌کسی‌که چنین اثری را خلق کرده سجده می‌کنم.» اما لطف محمود فرشچیان، زخم حسرت‌های عمیق محمود قصابان را التیام نمی‌داد. او داشت پا به ایام کهن‌سالی می‌گذاشت و هنوز یک اثر از آثار خود را روی دیوار خانه اجاره‌ای‌اش نداشت و در مقام یک پیش‌کسوت هنر سوزن‌دوزی مینیاتوری، فرصت نکرده بود چند اثر باب دل خودش کوک بزند. می‌شد تا آن سن بارها نمایشگاه‌های انفرادی برگزار کند، هنرجوهای متعدد بگیرد و اصلا دوخت‌ودوز را بسپارد دست جوان‌ها. اما تمام عمر، سر خم‌کرده بود روی پارچه‌های دولایه‌تترون چهارهزار و آرزوهایش را گره زده بود به نقش‌های جورواجور. آخرین روزهای بهمن سال ۱۴۰۱ بود که محمود پسران‌قصابان در حالی میان خاک سرد قطعه هنرمندان بهشت رضای مشهد آرام گرفت که هنوز رد هنر دستانش روی دیوار موزه آستان قدس و خانه ملک جلوه‌گر بود و نامش روی کاشی ماندگار سردر خانه‌اش به لطف اداره‌کل میراث فرهنگی خراسان رضوی، محکم و پابرجا به چشم می‌خورد، آن‌چنان که یادش در سیطره هنرهای اصیل ایرانی باقی است.

برای مطالعه مصاحبه روزنامه شهرآرا با مرحوم پسران قصابان در بهمن ۱۳۹۸، کد را اسکن کنید.

عکس روز

جمعه‌ای با عطر انتظار

هم‌زمان با میلاد ولی‌عصر، حضرت مهدی(عج)، دیروز صبح اجتماع عظیم منتظران ظهور در مشهد شکل گرفت؛ جمعه‌ای با عطر انتظار که با همه جمعه‌های سال فرق داشت. پیروجوان و زن‌ومرد همه آمده بودند در جوار بارگاه مطهر رضوی برای عرض ارادت به منجی بشریت و آرزو برای ظهورش.

عکس: میلاد سمنگانی/ شهرآرا
برای مشاهده گزارش تصویری کد را اسکن کنید.

کوچه

احتمال باران اسیدی!

روزنامه‌نگار غلامرضا نبی‌اسدی

صدای زنگ‌ها برای ماست که به صدا درمی‌آید. این را باید جدی بگیریم. گفته‌های به‌اضطراب‌آلوده‌ای که از زبان بسیاری برمی‌خیزد هم با صدای زنگ‌ها از یک خانواده است. مردم دارند به هم خبر می‌دهند برای خرید. نمی‌خواهم از کلمه «ذخیره» استفاده کنم اما وقتی فاصله خانه تا مغازه چندقدم است، بیشتر از نیاز چند روز خریدن می‌تواند معنای ذخیره پیدا کند. این را ناخوش دارم. اما دارد برای اکثریت خانه‌ها و در میان خانواده‌ها به یک باید ترجیحی تبدیل می‌شود. شاید هم مردم حق دارند برای خریدهایی چنین. وقتی مطمئن هستید فردا گران‌تر می‌شود، مگر می‌توان خرید امروز را به دیده مذمت نگریست؟ من نمی‌پسندم این را اما مذمت هم نمی‌توانم کرد. ذمی اگر باید در کلام آید، خطابش به کسانی خواهد بود که حاصل کارشان می‌شود این. باید کارها را چنان سامان داد که اگر اوضاع سامان نمی‌یابد، لااقل شیب تند این بی‌سروسامانی، یک مقدار کند شود اَما... این ناترازی‌های پرتکرار، این کاهش افزایشی ارزش ریال، این عمود شدن منحنیَ‌ها رو به بالا معنای خوبی ندارد. خوب که نباشد، خوش هم نمی‌توان بود. من خبر، زیاد می‌خوانم. تحلیل هم به نسبت می‌خوانم اما اگر بخواهم به پردازش این داده‌ها بپردازم و همه آن را در چند کلمه خلاصه کنم، خواهم گفت امروز ارتقای تاب‌آوری ملی یک ضرورت راهبردی است. سالی که می‌آید، فصل به فصل ما را با امتحاناتی مواجه خواهد کرد که برای سربلندی در آن خیلی باید از خودگذشتگی کرد. تورم موجود اگر با پیشوند «اَبَر» همراه شود، شاهد «ابرتورم» خواهیم بود که می‌تواند خیلی زندگی‌ها را آوار کند. برقراری سقف خانه وقتی پایه‌های خانواده در هم می‌ریزد، نمی‌تواند روی سر زندگی، چتر بگیرد. باران اسیدی گرانی، هر چتر و حتی سقفی را هم رد می‌کند. من دعا می‌کنم و شما هم دعا کنید که تحلیل برخی اقتصاددان‌ها به وقوع نپیوندد. تورم فعلی خیلی‌ها را کمرشکسته است. سنگین‌ترشدن آن، آمار کمرشکسته‌ها را نجومی می‌کند. حرف این دولت و آن دولت نیست. حرف همه ماست که اگر غفلت کنیم، اگر مصرفمان را مدیریت نکنیم. اگر مقتصدانه رفتار نکنیم، همداستان شدنمان با مردم کشورهایی که شنیدن نامشان هراس‌آور است، دور نخواهد بود. «دور باد از ما وضعیتی چنان» دعاست. هزار بار هم آمین می‌گوییم اما آمینِ عملی آن از سوی مسئولان تدبیر و برنامه‌ریزیَ است. ما هم آمین را تاب‌آوری و همراهی و مدیریت مصرف معنا می‌کنیم. مسئولان باید بکوشند آمار بیکاری نجومی نشود، تورم شتاب نگیرد، ناترازی‌ها رو به افزایش نگذارد. ما هم همراهی می‌کنیم به نام مقدس ایران و انقلاب که «دشمن شاد» نشویم. مهم است که همه ما نسبت به آینده نزدیک آگاهی داشته باشیم و نظام‌سازی‌ها برای زندگی آگاهانه باشد. غافل شویم، حسرت‌نشینمان می‌کنند. مبادا که چنین شود.